

نوشته ذیل را یک رفیق برایم ایمل نمود در اخیر آن منم یاد داشتی نوشته ام که خوانندگان محترم می توانند آن را مطالعه نمایند

نقش فردوست در شکل گیری وزارت بدنام اطلاعات و رقابت انگلیس و روس ها

ونقش سپاه در این مورد

سه‌شنبه ۷ خرداد [جوزا] ۱۳۹۲ ه. ش

ریشه یابی ریشه های اطلاعاتی کودتای خامنه ای به نحوه تشکیل ارگانهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی باز می گردد. ابتدای انقلاب برای تشکیل اطلاعات ناچار بودند از افرادی استفاده کنند که با این کار آشنائی داشتند، همانطور که برای آموزش سلاح ناچار به استفاده از ارتشی ها بودند، برای سامان دادن اطلاعات هم مجبور شدند سراغ نیروهای اطلاعاتی رژیم قبلی بروند. در همین حال تلاش سختی بین شرق و غرب برای در دست گرفتن سیستم اطلاعاتی جمهوری اسلامی در کار بود و علی رغم دعوای سیاسی که در لایه های ظاهری و تبلیغاتی روابط بین المللی دیده می شد در مورد رخنه در سیستم اطلاعاتی و در دست گرفتن آن، رقابت شدیدی بین کا. گ. ب. و اینتلجنت سرویس در جریان بود. انگلیس حاضر بود در زمینه اطلاعات همه نوع کمکی به جمهوری اسلامی بنماید تا به خیال خود جلوی نفوذ روسها و تأثیرگزاری آنها بر مسئولین کشور را بگیرد و در مقابل نیز روسها با بهره برداری از احساسات ضدغربی به وجود آمده در میان نیروهای انقلابی، تلاش می کردند که برای مهار کردن جمهوری اسلامی و سوار شدن بر آن راه میانبر رفته و با در اختیار گرفتن نهادهای اطلاعاتی، کنترل مقامات سیاسی را در دست بگیرند.

برای کشورهایی نظیر انگلیس و روسیه که دارای سازمانهای اطلاعاتی قوی و با تجربه و باقدماتی هستند روشن است که در اختیار داشتن ارگان اطلاعات یک کشور ارزانترین راه تسلط بر آن کشور است. سیاستمداران قدرت واقعی چندان نادارند و دائماً هم تغییر می کنند ولی نهادهای اطلاعاتی قدرت واقعی و پشت پرده را در دست داشته و وابسته به افراد هم نیستند و سیستم آن همیشه ثابت و نیرومند است.

انگلیس در این راه خیلی مایه گذاشت و تیمسار ارتشبد فردوست که از اعضای رده بالای سرویس اطلاعاتی انگلیس بود را به جمهوری اسلامی هدیه داد. وی دوست دوران کودکی محمدرضا شاه و همدرس او در ایران و سویس بود و همیشه بالاترین پستهای امنیتی را در حکومت پهلوی داشت و نزدیکترین ندیم شاه محسوب می شد، بسیاری او را مغز شاه می نامیدند. فردوست ریاست دفتر اطلاعات ویژه شاه و همزمان معاونت ساواک و ریاست دفتر بازرسی شاه را نیز بر عهده داشته است. وی همچنین به عنوان ناظر بر عملیات دولت عمل می کرد. فردوست فردی بسیار ثروتمند بود.

فردوست توسط انگلیس ها به سرویس اطلاعاتی آن کشور جذب و طی سال های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ به انگلیس رفته و توسط اینتلجنس سرویس در انگلستان دوره های آموزشی ویژه ای دیده که عبارت بودند از : (کتاب خاطرات فردوست)

۱ - آموزش سازماندهی «دفتر ویژه»

۲ - آموزش تلخیص و ارزیابی خبر

۳ - آموزش حفاظت

۴ - آموزش تحقیق

۵ - گزارش نویسی

۶ - آموزش شبکه های پنهانی

۷ - آموزش استخدام و عضوایی

۸ - آموزش اطلاعات و ضد اطلاعات

۹ - آموزش ضد براندازی

۱۰ - آموزش جنگ روانی

پس از خروج شاه از ایران در ۲۶ دی [جدی] ۵۷ برای همه کشورهای غربی مسجل شده بود که رژیم سقوط خواهد کرد و آنها به سرعت در حال آماده کردن خود برای تعامل با حکومت جدید بودند، اولین تماسها با سران انقلاب از سوی امریکا و انگلیس برقرار و در جلسه ای با حضور جنرال هایزر امریکائی و ارتشبد فردوست به نمایندگی از انگلیس و نیز ۳ تن از اعضای عالیرتبه شورای انقلاب، اولین گفت و گوهای رودرو شکل گرفت. نخستین پیشنهاد صریح طرف مقابل به سران شورای انقلاب آمادگی آنها برای مساعدت در تشکیل یک نهاد اطلاعاتی قوی بود که بتواند پس از سقوط شاه جلوی سرویس قدرتمند کا. گ. ب. بایستد و مانع از نفوذ روسها شود. ارتشبد فردوست که تمام دوره های اطلاعاتی را دیده و سالهای زیادی تجربه کار عملی داشت و از طرفی مورد اعتماد سرویس انگلیس بود و می توانست در مواقع ضروری از کمک آنها بهره ببرد برای این همکاری پیشنهاد شد. ارتشبد فردوست مأموریت یافت در ایران باقی مانده و با کمک به حکومت نوپا مانع از نفوذ کمونیسم و روسها در ایران شود. و به این ترتیب ارتشبد حسین فردوست، پدر تشکیلات اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران شد.

این هدیه سخاوتمندانه دولت انگلیس یک نعمت ارزشمند برای حکومت بود که نهایت استفاده را از آن برد. تا چند سال حضور فردوست در رأس سیستم اطلاعاتی ایران مخفی نگاه داشته شد و پس از آن روسها برای انتقام گیری از جریان میتروخین (Mitrokhin) اقدام به افشای موضوع فردوست کردند. ماجرا از این قرار بود که به موازات تلاش غرب برای به دست گرفتن سیستم اطلاعاتی ایران، روسها نیز از طریق سفیر تام الاختیار خود در ایران یعنی وینوگرادوف در ملاقاتهای هفتگی که وی برای مدتی با آیت الله خمینی داشت توانست رهبر انقلاب را متقاعد کند از کمکهای اطلاعاتی بدون توقع شوری استفاده نماید و به این منظور یکی از افسران عالیرتبه کا. گ. ب. ب. به نام میتروخین که مسؤول بخش خاورمیانه سازمان اطلاعاتی شوروی بود برای ارائه این خدمات تعیین شد و این

شخص برای از میدان به در کردن فردوست و حامی وی یعنی انگلیس با گشاده دستی اطلاعاتی را به ارگانهای اطلاعاتی ایران ارائه می داد. در مقابل توقع شوروی این بود که در مقابل اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ، ایران واکنشی انجام ندهد که حکومت نیز این خواسته را اجابت نمود.

میتروخین در سال ۱۹۹۲ به انگلیس پناهنده شد و مشخص گردید که یک جاسوس نفوذی انگلیس در کا. گ. ب. بوده و یکی از دلایل عدم موفقیت شوروی در به دست گرفتن کامل سیستم اطلاعاتی ایران نفوذی بودن وی بوده، شوروی در مقابل نقش فردوست را افشاء کرد و حکومت ناچار به علنی کردن حضور فردوست شد. این تحولات منجر به قطع موقت ارتباط روسها با سیستم اطلاعاتی ایران و افتادن کامل آن به دست انگلیس بود.

بعد از روی کار آمدن خامنه ای ناگهان سیاست «نگاه به شرق» که تئوریسین آن محمد جواد لاریجانی بود در اولویت قرار گرفت و روابط بسیار نزدیکی با شوروی آغاز شد. خریدهای سنگین نظامی از شوروی و حضور مستشاران روس در ایران و حضور همزمان نیروهای سپاه در شوروی بیش از پیش سبب نزدیکی سپاه با روسها شد. وزارت اطلاعات که معمار آن فردوست بود از این چرخش ناراحت بود و نسبت به خامنه ای دید خوبی نداشت. وزارت اطلاعات با هدایت سعید امامی که فردی مشکوک بود و در یکی از سفرهای فلاحیان وزیر اطلاعات به امریکا با وی آشنا و سپس برای همکاری با وزارت اطلاعات به ایران دعوت شده بود کودتائی ظریف را علیه خامنه ای ترتیب داد. حذف فزیزی مخالفان و دگراندیشان ایرانی که زیر نظر مستقیم رهبر و با دستور وی سالها در حال انجام بود ناگهان به بیرون درز کرد و خاتمی گزارشی را دریافت نمود که نشان می داد این قتلها توسط وزارت اطلاعات و با دستور رهبر انجام شده است.

خاتمی به جای انتشار عمومی گزارش و مطلع کردن ملت، نزد خامنه ای رفت و گزارش را به او داد. خامنه ای در مقابل، ضمن تکذیب نقش خود باند سعید امامی را عامل اسرائیل خوانده و دستور برخورد با آنها را داد. شدیدترین و بی رحمانه ترین شکنجه هائی که تا آنروز حتی نسبت به خطرناکترین مخالفان حکومت انجام نشده بود نسبت به این افراد اعمال و حتی همسر سعید امامی را با شکنجه هائی وحشتناک و ادا کردند، اعتراف کند با افراد متعددی ارتباط جنسی داشته است، سعید امامی هم به قتل رسید ولی اعترافهائی از او منتشر شد که نشان می داد وی سفرهای متعددی به اسرائیل داشته و برای موساد کار می کرده است. فلم شکنجه های این افراد برای هشدار به پرسنل وزارت اطلاعات برای آنها نمایش داده شد و به بیرون هم درز پیدا کرد و همگان در اینترنت فلم شکنجه های فاطمه دری همسر سعید امامی را دیدند. وزارت اطلاعات کاملاً از چشم رهبر افتاد و وی با فراخواندن برخی از تصفیه شده های وزارت، تشکیلات اطلاعات موازی را زیر نظر حجازی راه انداخت. با افول وزارت اطلاعات نقش اطلاعات رهبری و اطلاعات سپاه بسیار پررنگ شد و به همین ترتیب نزدیکی به روسها هم شدت گرفت. نقطه سقوط رهبر هم از همینجا آغاز شد.

وزارت اطلاعات همواره نقش متعادل کننده ای در رفتار رهبر داشت ولی با حذف آنها دور به دست سپاه افتاد که بیشتر نظامی- امنیتی فکر می کرد تا مثل وزارت اطلاعات سیاسی- امنیتی. اولین نوزاد تفکر نظامی- امنیتی سپاه طرح روی کار آوردن یکی از عناصر سپاه یعنی احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور بود، بیرون آمدن وی از صندوق رأی را سپاه تضمین می کرد. در حالی که اگر هدایت جریانات به دست وزارت اطلاعات بود هرگز

اجازه نمی داد فردی نظیر احمدی نژاد که نه تعادل روانی داشت و نه شخصیت فردی، چنین جایگاهی را در جمهوری اسلامی به دست بگیرد. این باند جدید ۴ سال وقت می خواست تا با هدایت روسها طرح یک کودتای تمام عیار را آماده نماید. در همین ۴ سال نیز نتایج این تفکر نظامی- امنیتی در قالب تند شدن شعارهای حکومت و تهدید به بریدن زبان و گردن زدن مخالفان و همچنین رویارویی با کشورهای غربی و گسترش و سرعت بخشیدن به یک امپراتوری نظامی با اولویت دادن به طرحهای موشکی و هسته ای و واگذاری همه پروژه های بزرگ اقتصادی به سپاه و ورود همه جانبه سپاه به عرصه امنیتی خود را نشان داد.

اوج این جریان در سفر پوتین در سال ۱۳۸۶ به تهران و ملاقات طولانی خصوصی وی با رهبر بود که قول و قرارهای استراتژیک رد و بدل شد. روسها در مقابل تأمین خواسته های رهبر امتیازات بسیار مهمی از جمله مالکیت دریای خزر را گرفته و همچنین خواستار ابقای احمدی نژاد برای دوره بعدی شدند. به طرز بی سابقه ای نیروهای سپاه (۱۵۰ نفر) وارد مجلس و دولت و خبرگزاریها و صدا و سیما شده و بیشتر پستهای اجرائی نظیر استاندار و فرماندار بین مابقی افراد سپاهی که وزیر و نماینده مجلس نشده بودند تقسیم شد و تعدادی نیز به عنوان سفیر عازم کشورهای خارجی شدند.

در قرن بیستم جهان شاهد پدیده ای است که کمتر در گذشته سابقه داشته است و آن نظامیانی هستند که امور دیوانی را هم فراگرفته اند و به همراه پاره ای از نیروهای غیرنظامی دولتی را تشکیل داده اند که به آن «نظامهای اقتدارگرای دیوانسالار» (Bureaucratic Authoritarian Regime) می گویند. اینان در بسیاری از کشورهای امریکای جنوبی چون آرژانتاین، چیلی، اروگوئه، برزیل و همچنین در کوریای جنوبی و یونان حکومت را به دست گرفتند.

سپاه که زمانی نیروی مسلحی بود که در راه پاسداری این مرز و بوم می جنگید کم کم محدوده عمل آن از کار سپاهیگری به کشورداری گسترش یافته و یک واحد بزرگ اقتصادی شده است که بیشترین و بزرگترین قراردادهای ساختمانی را در دست دارد. مجتمع خاتم الانبیاء بزرگترین شرکت ساختمانی ایران است که در کشورهای همسایه همپیمانهای بزرگ ساختمانی دارد. سپاه بنادر و گمرکات متعددی در اختیار دارد که هر کالایی را می خواهد بدون نظارت دولت و بدون پرداختن عوارض گمرکی وارد می کند و از آنجا که سپاه فعالیت های اقتصادی و تجاری وسیعی دارد لذا بخش گسترده ای از واردات مملکت از کنترل دولت خارج است و بدین طریق به هر صنعتی روی بیاورد هیچ رقیبی تاب مقابله با آن، حتی از نظر اقتصادی و هزینه تمام شده، را ندارد. دو سال پیش شرکت های مربوط به سپاه در دویی ?? میلیارد دالر درآمد داشتند.

بدین سان سپاه دولتی در درون دولت با درآمد مستقل خود ایجاد کرده و سخت هم از این منابع مالی خود حراست می کند. سپاه هم حزب سیاسی دارد و هم با بودجه و پایگاهی که دارد نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس می فرستد، نمایندگانی که گاه برای مردم کاملاً ناشناخته هستند. عموم مساجد و هیأت های عزاداری و تکیه ها و منابر نیز از طریق بسیج در دست سپاه است و هر روحانی هر جا که باشد از ترس بسیج مجبور است در خطی که سپاه می خواهد عمل کند والا بساط او را با سر و صدا و جوسازی برمی چینند. سپاه دیگر یک نیروی نظامی سنتی به عنوان بازوی نظامی در اختیار رهبریت حکومت نیست بلکه نهادی است که از طریق اقتصادی، سیاسی،

فرهنگی و اجتماعی در همه ارکان حکومت و همه واحدهای اجتماعی ریشه عمیق دوانیده است و این پدیده در هر جای دنیا که باشد به دنبال تسخیر همه قدرت می‌رود. در ایران نیز این خیزش برای تسخیر قدرت از دوران انتخاب اول احمدی نژاد خود را کم نشان داد اما زیاد مورد توجه قرار نگرفت زیرا اینگونه حکومت در تاریخ ما سابقه نداشت و در منطقه خاورمیانه نیز تنها ارتش پاکستان تا حدودی این خصوصیت را دارد ولی نمونه کامل تر آن دولت اسرائیل است. سپاه همه قدرت را می‌خواهد و دیگر حاضر نیست امور دیوانی را به دیگران واگذارد بلکه تمام دولت را می‌خواهد هر چند لازمه این تصرف قدرت، پذیرش رهبری خامنه ای به عنوان ولی مطلقه فقیه باشد. مهمتر این که این نیرو به دلیل قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی خود، عزم خود را کاملاً جزم کرده که قدرت را تصاحب کند و برای دستیابی به این هدف از هیچ عملی فروگذار نخواهد بود. دروغ و تقلب، سرکوب، پخش پول، استفاده از خرافاتی ترین باورهای مردم و خلاصه هر چه که برای گرفتن قدرت لازم باشد، و چون ذهن نظامی دارد هیچ مصالحه و تقسیم قدرتی را نمی‌پذیرد که از نظر آنان در صحنه نبرد اگر به دشمن فرصت بدهی او تو را خواهد کشت.

در چنین شرایطی نیروهای مخالف این جریان که مایل نیستند سقوط کشور در دستان نظامیان و پدید آمدن یک دیکتاتوری بی نظیر در تاریخ ایران را ببینند در انتخابات اخیر قد علم کردند تا بلکه بتوانند تغییری در مسیر ایجاد کنند. وجه مشترک همه این نیروها آن است که یا ولایت فقیه را نمی‌خواهند و یا قدرت مطلقه آن را قبول ندارند و می‌خواهند آن را زیر نظارت قانون درآورند. خامنه ای با محاسبات سیاسی و دلبستگی به قدرت کامل و بی‌چون و چرا، چند سالی بود تصمیم خود را گرفته بود و این را در حمایت‌های مستقیمش از احمدی‌نژاد از یکی دو سال پیش آشکار کرده بود... وی با گرم کردن تنور انتخابات نظام را تثبیت می‌کرد و امیدوار بود که این بار هم مثل بار قبل با ترنم سیاسی و تقلب در آراء، بی آن که سر و صدائی بلند شود، احمدی نژاد برنده شود و جناح رقیب مثل بار پیش با چند گله راهی خانه شود. اما سیر وقایع چنان شد که او ناگزیر شد رسماً جانب سپاه را که ضامن قدرت مطلقه او بود گرفته و کمر به نابودی جناحی که با قدرت او سازگاری نداشت، ببندد. اکنون جامعه گویی از خواب غفلت بیدار شده است و چهره حقیقی نظامیان حاکم با رهبری خامنه ای را به روشنی می‌بیند. روحانیت متوجه شده است که تا بالاترین لایه های آن دولتی شده و بیشتر سنت هزار ساله استقلال و مردمی بودن آن در پای قدرت حکومت ولایت مطلقه فقیه خرج شده است و این آخرین سنگر او پیش از نابودی کامل و حل خفت‌بار در دستگاه حکومتی است. بخش‌های عرفی و حتی اصلاح طلبان حکومتی نیز متوجه شده‌اند که امیدی که آنان به اصلاح از درون داشته‌اند بیشتر بر امیدواری و حسن نیت بنا شده بود تا واقعیت قدرت و حریف بر سر آن است که در اولین فرصت هم، آنان را از بیخ و بن براندازد و حکومت اسلامی را جایگزین مردمسالاری دینی کند. همه نیروهای سیاسی مقابل ولایت فقیه و بخش اعظم جامعه که با آنها همراهی دارند حالا با دیدن چهره واقعی حکومتی که از چند سال قبل زمینه ایجاد آن فراهم شده بود بر عزم خود جزم شده‌اند که در مقابل آن بایستند، هر چند این ایستادگی مثل هر مبارزه مردمی و غیرنظامی، بالا و پائین‌ها و اوج و فرودهای خود را داشته باشد. از سوی دیگر شواهد تاریخی و احکام عقلی به ما می‌گوید که با گذر زمان در صف نیروهای اقتدارگرا که به سرکوب ملتشان می‌پردازند شکاف‌ها ایجاد می‌شود و ریزش‌ها شروع می‌شود، به ویژه در زمانه ارتباطات که دیگر حکومت‌ها

نمی‌توانند حقایق را از مردم خود برای مدت طولانی مخفی نگه دارند. عقب ماندگان از تاریخ و خرافه پرستان زورگو می‌توانند قدرت را به دست گیرند اما توان نگهداری آن را ندارند و محکوم به شکست خواهند بود. واقعیهائی که تنها بخش اندکی از آن اینروزها به بیرون درز کرده و کروی از سفید شدن روی دیکتاتورها به دلیل تجاوز وحشیانه به دختران و پسران می‌گوید و محسن رضائی در مقابل گزارش مشابهی که توسط عده ای رزمنده تهیه شده، که آن نیز به تجاوز رایج در زندانها به عنوان یک روش شکنجه که با دستور مستقیم رهبر انجام می‌شود می‌پردازد، می‌گوید که باید عزای عمومی اعلام شود.

حکومت ایران سالها است که دیگر یک حکومت ایدئولوژیک نیست، بلکه یک امپراتوری مالی گسترده ای است که بدون توجه به هر گونه اخلاقیات راه خود در گسترش قدرت و ثروتش را می‌رود، برای چنین حکومتی استفاده از تجاوز به زندانیان به عنوان یک شکنجه امری بسیار عادی و معمولی است... سرکوبهای وحشیانه نیروهای حکومت در خیابانها و در مقابل دوربینهای ثبت کننده که حتی شامل زنان و دختران نیز شد، تا کنون فقط از رژیم اسرائیل دیده شده بود آنهم نه در این مقیاس و شدت.

مردم بدرستی احساس خطر کرده اند، اگر به این حکومت فرصت بدهند سرنوشت سیاه و تیره ای در انتظار آنها خواهد بود که تجاوز فقط در پس دیوارهای زندانها باقی نخواهد ماند و ملت به اسارت یک حکومت وحشی در خواهد آمد که آنچه یک ارتش اشغالگر بیگانه با آنها نمی‌کند بر سرشان خواهد آورد. ایستادن جلوی این فاجعه مرگ با عزت است و تحمل آن مرگ با ننگ و ذلت.

نهادهای استخباراتی و طرق نفوذ آنها

کبیر توخی

۰۲ اپریل ۲۰۱۴

نوشته جالب و آگاهگرانه ای را چند روز قبل یک رفیق ایرانی به آدرس ایملم فرستاد . این نگاشته در شرایط موجود به ویژه برای نسل جوان ایران در خور توجه می باشد . من قضایای ایران را کم و بیش در پهلوی حوادث و رخداد های خونبار کشورم افغانستان اشغال شده توسط قوای امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء از مدتها پیش دنبال کرده ام . تا جایی که دیده ، شنیده و خوانده شده است، طی قرون متمادی همچنان صاحب نظران نظامی کشور های قدرتمند در درون دولت هائی که در فکر تسخیر آن بودند (به خصوص در درون شبکه های اطلاعاتی آن کشور ها) باشگرد های مختلف نفوذ کرده دولت مورد نظر را شان را به گونه ای ، یا وابسته به خود می ساختند و یا هست و بود آن کشور ها را به تاراج می بردند و یا قدرت های بزرگ امپریالیستی سیستم های استخباراتی (جاسوسی = اطلاعات) خود را با در نظر داشت تجارب اسلاف اطلاعاتی شان بازهم غنای بیشتر و بیشتر می بخشیدند . با هر تغییر در کابینه و یا

انتخابات مجدد برای تشکیل حکومت های جدید ، بورژوازی حاکم ماشین عظیم استعماری ، به خصوص بخش اطلاعاتی آن را بیشتر تکامل می داد ، در آسیا و سایر نقاط جهان دولت ها بدین نهج عمل می کردند . به گونه مثال در کشور ما افغانستان ریاست مخوف " ضبط احوالات " را که استعمار انگلیس برای پدر ظاهر شاه ، یعنی نادر غدار (این پرورده دستگاه جاسوسی انگلیس) ساخت . زمانی که این جلاد مرد ، برادران خون آشام وی این ریاست را بسط و تکامل بیشتر دادند . در دوره صدارت (نخست وزیری) سردار داوود (پسر کاکای ظاهر شاه) ریاست موصوف باز هم بسط داده شد .

زمانی که سردار داوود در ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی کودتا کرد و رژیم جمهوری را در افغانستان اعلام داشت . نام ریاست مذکور را « مصونیت ملی » گذاشت ، و پولهای هنگفتی را به بودجه آن نهاد هراس برانگیز انتقال داد و در تکامل و توسعه آن توجه زیادی مبذول داشت .

کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ که توسط عوامل شوروی (توده ئی های افغانستان) به وقوع پیوست ؛ آنان " مصونیت ملی " را به " اکسا " تسمیه نمودند . بعد از تره کی ، حفیظ الله امین که به قدرت دست یافت باز هم این نام را باز بینی و باز سازی نموده به " کام " مسمی کرد ، زمانی که ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان تجاوز نمود ، با در نظر داشت چند دهه تجارب ؛ کی . جی . بی . ، سیستم " کام " را نو سازی نموده اسم این نهاد زندان و شکنجه و اعدام را « خاد » (خدمات امنیتی دولت) گذاشت . «ریاست عمومی خاد» بعد ها به « وزارت امنیتی دولت » در تشکیل دولت دست نشانده شوروی در افغانستان تشکیل گردید .

همانطوری که شما هم به درستی اشاره کرده اید « ... سیاستمداران قدرت واقعی چندانی ندارند و دائماً هم تغییر می کنند ولی نهادهای اطلاعاتی قدرت واقعی و پشت پرده را در دست داشته و وابسته به افراد هم نیستند و سیستم آن همیشه ثابت و نیرومند است. » با در نظر داشت آن که در برخی موارد نهادهای امنیتی بدان نیاز دارند تا سیاست های کلی شان را به وسیله عمال و نمایندگان مستقیم خودشان از قماش بوش پدر در امریکا ، داکتر نجیب در افغانستان ، پوتین در روسیه و روحانی در ایران به پیش ببرند، می توان گفت : نهاد های اطلاعاتی همیشه پا برجا بوده قدرت کارائی و کار آمد خود را در هر رژیم می داشته باشند . در واقع این نهاد چشم و گوش نامرئی زمامداران دولت ها اند ، و در کشور شما (ایران) ساواک ، این ساخته و پرداخته سازمان سیا و موساد و MI6 ؛ با آن که انقلاب شد (انقلابی که به کجراهه کشیده شد) ، دست نخورده باقی ماند .

به هزاران آخوند و ملا که در دروه شاه عضو این نهاد اطلاعاتی بودند ، برای شخص شاه و تحکیم پایه های لرزان سلطنت وی ، در هر مسجد و منبر و تکیه خانه و خانقاه و هر کجا تبلیغ می کردند و شاه را سایه خدا وانمود می ساختند .

یکی دوسالی که به پایان تاریخ " خدمات " شهنشاه " آریامهر " برای امپریالیزم امریکا و متحدین آن باقی مانده بود ، همین آخوند ها و سایر اعضای ساواک (که در میان تمام طبقات و اقشار مختلف اجتماعی ، اهل کسبه و ادارات رسمی و... ؛ فعالیت داشتند) ، از جانب خدایان اصلی ساواک (سیا و ...)

دستور گرفتند تا در وصف جمال و کمال خمینی و "نبوع بی همتایش" در میان مردم، به خصوص مردم کسبه کار و بازاری های کشور (یا به اصطلاح علمی خرده بورژوازی کثیرالعدد ایران) تبلیغ نمایند و زمینه ظهور چنین مردی به ظاهر "محترم" و "دانشمند" و "عالم دین اسلام" و "سیاستمدار" و ... را مهیا و مساعد سازند (با یک جهان تأسف که ساختند).

در اصل بعد از ظهور ساواک، عوامل کاملاً مخفی حزب توده ایران که از وجود آنان - منهای اعضای مهم کمیته مرکزی آن حزب [که هر عضو کمیته مرکزی اعضای جذبی طیف خود را می شناخت، نه از طیف رفیق دیگر را]؛ حتا کادر های مهم و دست اول و اعضای علی البدل حزب توده هم از وجود آنها چیزی نمی دانستند. کی. جی. بی. همین افراد کاملاً مخفی را در درون ساواک فرستاد (به شگرد ها و چگونگی نفوذ آنها در این بحث فشرده کاری نداریم). شماری از این ها در نقش آخوند ها، تعداد دیگر شان در قالب کمونست ها، دموکرات ها و ... آغاز به فعالیت نمودند. بخشهای اینها بعد ها که خمینی را رهبر و پیشوای مردم مسلمان ایران و... ساختند؛ به واواک پیوستند، و بخشهای دیگری از همین اعضای کاملاً مخفی حزب توده در میان سپاه پاسدار و سایر نهاد های امنیتی رژیم اسلامی نفوذ کردند. شوروی آن وقت برای تثبیت صداقت در رابطه اش با رژیم اسلامی ایران؛ آن عده از اعضای حزب توده را که زمان قربان ساختن آنان [برای مخفی نگهداشتن اعضای کاملاً مخفی حزب توده در درون ساواک (بعداً در داخل واواک) و سایر نهاد های اطلاعاتی ارتش و وزارت کشور] نزدیک شده بود، آنان را در اختیار جلادان خمینی قرار داد؛ که گویا با چنین از خود گذری و به ظاهر دست کشیدن از حمایت هواداران ایرانی اش، تثبیت صداقتش را به جمهوری اسلامی آشکار ساخت. و به این شیوه نشان داد که به توده ئی ها هیچ گونه علاقه ای ندارد و منافعش را بر آنان ترجیح می دهد و این که شما نوشته اید:

« یکی از افسران عالیرتبه کا. گ. ب. به نام میتروخین که مسؤول بخش خاورمیانه سازمان اطلاعاتی شوروی بود برای ارائه این خدمات تعیین شد و این شخص برای از میدان به در کردن فردوست و حامی وی یعنی انگلیس با گشاده دستی اطلاعاتی را به ارگانهای اطلاعاتی ایران ارائه می داد. در مقابل توقع شوروی این بود که در مقابل اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ، ایران واکنشی انجام ندهد که حکومت نیز این خواسته را اجابت نمود. »

در اینجا نکته ای را باید به روشنی کشید: این نیروی مدعش و مرموز، یعنی دست نامرئی و پر قدرت نهاد های اطلاعاتی غرب بود که به خمینی تفهیم می کرد که در زمینه سیاست داخلی و خارجی چه کار هائی را باید انجام دهد و ...، مثلاً کمونیست ها را قتل عام نماید که با احکام قرآنی مردم مسلمان و پیرو خط امام، خط کمونیستی و الحاد آنان در تضاد و کفر مطلق قرار دارد.

اگر «میتروخین» عامل اصلی کی. جی. بی. می بود، غرب ابداً به خمینی اجازه نمی داد که این عامل به ظاهر کی. جی. بی. با نهاد های اطلاعاتی رژیم اسلامی همکاری داشته باشد و رهنمود هائی در زمینه نوسازی و... آن ارائه دارد.

ما ، در درون کشور خود (افغانستان) شاهد این بوده ایم که سازمان اطلاعات شوروی چگونه یکی از توده ئی های کاملاً مخفی مانده از چشم نهاد های اطلاعاتی رژیم اسلامی را که در قالب سپاه پاسدار فعالیت می کرد ، وارد افغانستان ساخت تا به اعضای باند (جمعیت اسلامی ربانی - احمد شاه مسعود) گویا آموزش نظامی دهد . عضو نفوذی توده (" رضائی ") در داخل سپاه پاسداران ایران، زیر همین عنوان توانست یک تیم تقریباً سی نفر عضو جمعیت اسلامی را به چنگ رفقای افغانش (در شهر کابل) بیندازد . خودش هم ظاهراً با تمام تیم افغان هایش یکجا در زندان مخوف (زندان مرکزی پلچرخی) زندانی شد . وی در زندان هم مطابق دستور مشاوران روسی خاد به نفع اطلاعات زندان فعالیت می کرد تا این که وی (رضائی) را به عنوان اعدام کردن از زندان آزاد ساختند . آگاهان می گفتند که دکتر نجیب الله رئیس عمومی خاد (که بعداً جای ببرک کارمل تصاحب نمود) به خاطر خدمات گویا انترناسیونالیستی از رضائی ابراز تشکر نموده زمینه مسافرت وی را به خارج از افغانستان تدارک دید .

تا جایی که از مطالعه مقاومت مردم ما علیه اشغالگران شوروی سابق بر می آید کی. جی. بی. در رویارویی با مردم ما تمام اشکال مبارزه ضد شورشگری را به کار بسته است که به صورت نمونه می توان از نقش داکتر غفور سنا [گرداننده سایت " پیام آزادی " با نام مستعار " پولاد. "] در حوزه غرب افغانستان یاد آوری نمود . نامبرده که در دوران تحصیل خلاف جوانان وطن پرست هرات که در کل با پذیرش اندیشه مائوتسه دون فاصله ها و خصومت های عمیق ائدیولوژیک شان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی را ابراز داشته بودند ، در ارتباط با داکتر کریم زرغون عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق (" جناح خلقی ها ") قلاده بردگی روس را به گردن انداخته بود ، بعد از تجاوز روسها به افغانستان از آنجائی که در مناطق مرزی با ایران برای روسها برخورداری از موجودیت یک عامل استخباراتی (اطلاعاتی) کهنه کار و با تجربه که از پوشش طبابت نیز برخوردار باشد، دارای اهمیتی بس بزرگ بود، در همان جا با نفوذ در درون جبهه شیخ آصف محسنی که بنا بر اختلافات مذهبی خود زیاد و صد در صد مورد اعتماد شخص خمینی و حواریونش قرار نداشت و در نتیجه عوامل مستقیم رژیم خمینی نمی توانستند خود حامل نظرات روسها در درون جبهه بگردند ؛ (مکرر اینکه شیخ موصوف عوامل ایرانی سپاه پاسدار در درون جبهه اش را توسط افردش نظارت می نمود) روی همین منظور این وظیفه خطیر و مشکل را به یک تن از جاسوسان کارکشته کی. جی. بی. ، یعنی دکتر غفور سنا (که قبل از آن در دستگیری و اعدام تمام اعضای کمیته مرکزی سازمان اخگر هم وظیفه اش را به درستی انجام داده بود) سپرد که اجنت نامبرده کار اطلاعات و تبلیغات را به نفع روسها در داخل جبهه شیخ آصف محسنی انجام می داد . (بخشی از برگ ششم « جاسوسی به نام غفور سنا- پولاد-... که تا اکنون منتشر نشده است)